



۱۳۹۱  
۰۹۰۰۴۸

06 Mart 2016

### اصطیل شاهس در اصفهان و نقشه محله کاخ از انگلبرت کمپفر در سال ۱۷۱۲ م.<sup>۱</sup> هاینتس لوشس<sup>۲</sup>

فصلنامه اسناد، مطبوعات و متون  
دوره دوم، سال چهارم، شماره شانزدهم، تابستان ۱۳۹۱

صاحب امتیاز: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی  
مدیر مسئول و سردبیر: رسول جعفریان  
مدیر اجرایی و دبیر تحریریه: کاظم آل‌رضا امیری  
مدیر هنری: رضا سفیدکوهی  
ویراستار: مرضیه راغبیان  
حروفچینی: آذر سرخانی  
لیتوگرافی: نقره‌آبی  
چاپ جلد و متن: نقره‌آبی  
ناظر چاپ: نیکی ایوبی‌زاده

مترجم: سارا ماریا مایر

موزه بریتانیا دارای طاق کاشی‌دار با نقش سگ بی‌وفای یک چوپان ست. در مقاله حاضر، موضوع، زمان ساخت و همچنین مکان اصلی نصب این طاق مورد بررسی قرار می‌گیرد.<sup>۳</sup> ذکر اصل آن - «از اصطیل شاهس کاخ شاه عباس، اصفهان» - به مسئله مکان اصطیل شاهس و سپس به مشکل بازسازی تمام متحله شاهس به وسیله نقشه‌نگاری انگلبرت کمپفر منجر می‌شود. چنان‌که از جایی در کتاب «زیبایی‌های کم‌نظیر» (*Amoenitates Exoticae*)<sup>۴</sup> از انگلبرت کمپفر اثری که زیاد به آن خواهیم پرداخت - بر

MADDE YAYIMLANDIKTAN  
SONRA GELEN DOKÜMAN

پیام بهارستان / س ۴، د ۲، س ۱۶ / تابستان ۱۳۹۱

۱. این مقاله در سال ۱۹۷۹ میلادی در مجله «Iran» (شماره ۱۷، ص ۷۱-۷۹) تحت عنوان „Der königliche Marstall in Isfahān und Engelbert Kaempfers Planographia des Palastbezirkes 1712” منتشر شده است.

از جناب دکتر منصور صفت گل، استاد بزرگوار گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، که مقاله حاضر را به بنده معرفی کرده و پیشنهاد ترجمه آن را داد، برای کمک‌های همیشگی ایشان بسیار سپاسگزارم. همچنین از جناب استاد باستانی پاریزی به سبب کمک برای انتشار و بسیار تشکر می‌کنم.

2. Heinz Luschet

۳. اصطلاحات و جملات لاتینی در نخستین جای موجود در پانویس آورده شدند. این هم برای جمله‌های فرانسه درست است که مانند بیشتر اصطلاحات لاتینی در مقاله آلمانی ترجمه نشده‌اند. عناوین کتاب همچنین طبق معنی آنها ترجمه شده‌اند، حتی اگر ترجمه فارسی موجود باشد. در این صورت، عنوان فارسی و مشخصات کتاب فارسی در پانویس آورده شده است. [م.]

4. Engelbert Kaempfer, *Amoenitates Exoticarum Politico-Physico-Medicarum Fasciculi V*, Lemgo, 1712.

# دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد پنجم، تهران، ۱۳۷۹.

اصطبل ۱۴۵

شده، و سپس ظاهراً از طریق غسانیان دست نشاندۀ بیزانس وارد زبان عربی شده (EI<sup>2</sup>, IV/213-214)، و از آنجا به زبان فارسی راه یافته است. برخی لغت‌نویسان عرب این واژه را شامی شمرده (خلیل، ۱۸۰/۷)، و برخی همچون ابو عمرو و ابن درید تصریح کرده‌اند که اصل آن عربی نیست (نک: جوهری، ۱۶۲۳/۳؛ جوالیقی، ۱۹)، اما جوهری همزه آن را اصلی دانسته (همانجا)، و سخاوای نیز آن را خماسی مجرد شمرده است (ص ۷۱). صیغه جمع آن به صورت اصطبلات و گاهی اصابیل (خلیل، همانجا) به کار رفته است. برخی مؤلفان بدون ذکر مأخذ از کاربرد این کلمه در زبان آرامی آگاهی داده‌اند (نک: فرنکل، ۱۲۴). اگر این حدس درست باشد، می‌توان قدمت ورود این کلمه را به زبانهای سامی، به پیش از غسانیان نسبت داد. این واژه در فارسی از سده ۵ق به صورت اصطبل (ناصر خسرو، ۲۵؛ سوراآبادی، ۳۸۰) به کار رفته، چنانکه در برخی متون عربی هم حرف «س» به جای «ص» در این کلمه نشسته است (صولی، ۲۰۸؛ ابن فرات، ۱۵۲/۷؛ مقریزی، اتعاظ...، ۲۸۷).

**اصطبل در سرزمینهای مرکزی اسلامی:** در زمان عمر بن خطاب در بیرون شهر مدینه جاهایی برای آماده کردن اسبان سواری به نام حصی (مرتع قرق یا علفزار اختصاصی) وجود داشته است (دقدوقی، ۱۵۰).

با وجود اهمیت اسب و سوارکاری در فرهنگ اسلامی، در منابع مکتوب قرون اولیه چندان توجهی به جایگاه اسبان و ستوران نشده است، تنها وصف مهم مربوط به اصطبلها، به دوره خلافت مقتدر عباسی، در کتاب الذخائر و التحف (تألیف در سده ۵ق) آمده است. در زمان این خلیفه، سفیری از سوی کسستانین هفتم در ۳۰۵ق/ ۹۱۷م همراه با مترجمی به دربار خلافت می‌آید و سوار بر اسب وارد دروازه اصلی قصر می‌شود و به سوی اصطبلهای معروف به خان الخلیل می‌رود. بزرگ‌ترین بخش این ساختمان دالانهایی با ستونهای مرمرین بود. در یک سوی آن ۵۰۰ اسب با زین سیمین و زرین و بدون بالاپوش، و در سوی دیگر ۵۰۰ اسب با یراقهای ابریشمی یکسان و بدون پوشش دیده می‌شد. هر اسبی را یک تن از شاکریه (چاکران) نگه داشته بود (نک: ابن زبیر، ۱۳۰-۱۳۵؛ نیز EI<sup>2</sup>، همانجا)؛ گرچه این تشریفات قبلاً برنامه‌ریزی شده بود و به طور معمول اسبان را در آخور یا چنین وضعی نگه نمی‌داشتند. به احتمال قوی، بنی امیه نیز برای نگهداری و تیمار اسبان خود از همان اصطبلهای بیزانسی استفاده می‌کردند.

یعقوبی پس از آنکه نقشه‌ای از تقسیم اراضی شهر را به دست می‌دهد، می‌افزاید که پشت قطیعه حزام بن غالب، اصطبلهای خاص خلیفه و اصطبلهای دولتی قرار گرفته که حزام و برادرش یعقوب سرپرستی آنها را به عهده داشتند (ص ۲۶۰؛ قس: EI<sup>2</sup>, IV/215). باز یعقوبی از قطیعه یاستین سرپرست نجائب (شتران جمازه) و خان نجائب

قم، جماعه المدرسین؛ ادرسی، محمد، نزه المشتاق، بورت سعید، مکتبه الثقافة الدینیة؛ بخاری، محمد، صحیح، استانبول، ۱۳۱۵ق؛ بغوی، حسین، معالم التنزیل، بیروت، ۱۴۰۵ق/ ۱۹۸۵م؛ بیرونی، ابوریحان، الآثار الباقیة، به کوشش ادوارد زاخاو، لایپزیگ، ۱۹۲۳م؛ ثعلبی، احمد، قصص الانبیاء، بیروت، دار الرائد العربی؛ دمیری، محمد، حیاة الحیوان الکبری، قاهره، مکتبه مصطفی البابی الحلبی؛ راوندی، سعید، الخرائج و الجرائح، قم، ۱۴۰۹ق؛ زمخشری، محمود، الکشاف، قاهره، ۱۳۶۶ق/ ۱۹۴۷م؛ سوراآبادی، ابوبکر، قصص قرآن مجید، تهران، ۱۳۴۷ش؛ شریف رضی، تلخیص البیان، بیروت، ۱۴۰۶ق/ ۱۹۸۶م؛ ضحاک بن مزاحم، «متنی درباره داستان اصحاب کهف» (نک: ملد، وانکت): طبرسی، فضل، مجمع البیان، به کوشش هاشم رسولی محلاتی و فضل‌الله یزدی طباطبایی، بیروت، ۱۴۰۸ق/ ۱۹۸۸م؛ طبری، تاریخ، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۸۷۹-۱۸۸۱م؛ همو، تفسیر؛ طوسی، محمد بن حسن، امالی، به کوشش محمد صادق بحر العلوم، بیروت، ۱۴۰۱ق/ ۱۹۸۱م؛ همو، التبیان، به کوشش احمد حبیب قصیر عاملی، بیروت، دار احیاء التراث العربی؛ طوسی، محمد بن محمود، عجائب المخلوقات، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، ۱۳۴۵ش؛ عیاشی، محمد، التفسیر، به کوشش هاشم رسولی محلاتی، تهران، ۱۳۸۰ق؛ فخرالدین رازی، محمد، التفسیر الکبیر، قاهره، المطبعة البهیة؛ قرطبی، محمد، الجامع لاحکام القرآن، بیروت، ۱۳۷۲ق؛ قزوینی، زکریا، آثار البلاد، بیروت، ۱۴۰۴ق/ ۱۹۸۴م؛ همو، عجائب المخلوقات، به کوشش ووستنفلد، واسبادن، ۱۸۴۸م؛ قشیری، عبدالکریم، رساله قشیریة، ترجمه کهن فارسی، به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، ۱۳۶۱ش؛ قلفشندی، احمد، صبح الاعشی، قاهره، وزارة الثقافة و الارشاد القومي؛ قمی، علی، تفسیر، به کوشش طبیب موسوی جزایری، نجف، ۱۳۸۷ق؛ کلینی، محمد، الکافی، به کوشش علی اکبر غفاری، تهران، ۱۳۸۸ق؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت، ۱۴۰۳ق/ ۱۹۸۳م؛ مسعودی، علی، التنبیه و الاشراف، لیدن، ۱۸۹۳م؛ همو، مروج الذهب، به کوشش محمد محیی‌الدین عبدالحمید، قاهره، ۱۳۸۴ق/ ۱۹۶۴م؛ مقدسی، محمد، احسن التقاسیم، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۹۰۶م؛ مقدسی، مظهر، البدء و التاريخ، به کوشش کلیمان هوار، پاریس، ۱۹۰۳م؛ نیشابوری، ابراهیم، قصص الانبیاء، به کوشش حبیب یغمایی، تهران، ۱۳۵۹ش؛ یاقوتی، محمد جعفر، فرهنگ اساطیر، تهران، ۱۳۶۹ش؛ یاقوت، بلدان؛ یعقوبی، احمد، تاریخ، بیروت، ۱۳۷۹ق/ ۱۹۶۰م؛ نیز:

Day, E., «Seven Sleepers of Ephesus», *New Catholic Encyclopedia*, 1966, vol. XIII; Gibbon, E., *The Decline and Fall of the Roman Empire*, Chicago, 1952; Graf, G., *Geschichte der christlichen arabischen Literatur*, Vatican, 1954; Guidi, I., «Seven Sleepers», *ERE*, vol. XI; Jervis, J., «Khizr: The Emerald Angel of the Heart...», *Journal of Religion and Culture*, 1992, vol. VI; Jung, C.G., *The Archetypes and the Collective Unconscious*, tr. R.F.C. Hull, Princeton, 1968; Massignon, L., «Les Sept dormants d'Ephèse (Ahl-al-Kahf) en Islam et en Chrétienté», *Revue des Etudes Islamiques*, 1954-1960; Sidersky, D., *Les origines des légendes musulmanes*, Paris, 1933; «Ta'anith», *The Babylonian Talmud*, ed. I. Epstein, London, 1990; Vazquez, J., «Los Siete Dormientes de Efeso», *Rivista del Instituto (Egipcio) de Estudios Islamicos*, 1959-1960, vols. VII-VIII; Weyh, W., «Zur Geschichte der Siebenschläferlegende», *ZDMG*, 1911, vol. LXV. فرامرز حاج‌منوچهری

اصحابِ مدّین، نک: اصحاب ایکه.

اصطبل، جایگاه ستوران سواری، به ویژه اسب، یا ستوران باربر.

واژه اصطبل اصلاً یونانی است و در لاتین و زبانهای اروپای غربی نیز به کار رفته است. در زبان یونانی متأخر واژه استابلون<sup>۱</sup>، استابلیون<sup>۲</sup>، استائولیون<sup>۳</sup>، و در لاتینی استابولوم<sup>۴</sup> به جایگاه نگهداری ستوران اطلاق

1. stablon 2. stablion 3. staulion 4. stabulum

MADDP AYI MLANDIKTAN  
SOME E-BOOKS DOKUMAN  
12

## اصط

الجهاد خاصة ، فقد بذل حكام مصر منذ الفتح العربى لها ، الكثير من الاموال فى سبيل جلبها ، فضلا عن توفير الاماكن الصالحه لها ، وتخصيص العديد من الخدم والوظائف التى ترتبط بها .

وظلت تلك العناية مبذولة حتى بلغت حدا كبيرا من الرقى والكمال على عصر سلاطين المماليك .

فقيما يتعلق باصطبل الخليفة الفاطمى ، فالمعروف أنه كان للفاطميين اصطبلان ، أحدهما يعرف باصطبل الطارمة ، والآخر يعرف باصطبل الجميزة .

وكان فى كل اصطبل من هذين الاصطبلين بئر بساقيه ، تدور إلى احواض وفيهما شون الشعير والاقراط اليابسة .

وفيما يتعلق بالاصطبل من الوظائف ، فالمعروف أنه كان لكل ثلاثة رؤوس من الخيل سائس مرتب وملازم لها ، وأنه كان لكل فرس شداد يرسم تسييرها ، ولكل عشرين رجلا من السواس عريف يضمّنهم لانهم كانوا يتسلمون من خزائن السروج المركبات المفخمة ويعيدونها إليها .

يضاف إلى ذلك أنه كان لكل اصطبل من الاصطبلين المذكورين رائض يتحدث فيه تحدثا عاما ، ولكل واحد منها ميرة وجامكية واسعة .

وكان للعرفاء على السواس ميرة معلومة أما فى عصر سلاطين المماليك فقد انقسمت الاصطبلات إلى قسمين : أحدهما الاصطبلات السلطانية ويعبر عنها بالاصطبلات الشريفة ، ولها ديوان معتبر له ناظر وعدة مباشرين .

والآخر اصطبلات الأمراء ويعبر عنها بالاصطبلات السعيدة ، وذلك أن كل أمير من امراء المثين أو الطيلخانات كان فى غالب احواله سلطانا مختصرا .

وفيما يتعلق بالاصطبل السلطانى من الوظائف فالمعروف أن مسئولية الاصطبل كانت تقع كامله على الامير آخور كبير - أى أمير المعلف الكبير ، فهو الذى يتحدث تحدثا عاما على الاصطبل السلطانى وخبوله ، وعادته مقدم ألف ويكون ساكنا بالاصطبل ، ويعاونه اثنان الاول أمير آخور ثان ، والآخر أمير آخور ثالث أو صغير .

قرشى الاب فى حين تنتسب أمه إلى قبيلة كلب اليمنية وهى ليلي بنت زيان بن الاصبع بن عمرو ، أى أن الاصبع كان أسم جد عبد العزيز لأمه أما كنية الاصبع بن عبد العزيز فكانت ابا زيان ، وزيان هو اسم لجد عبد العزيز من ناحية الأم أيضا وكان لعبد العزيز ابن اسمه زيان .

وكان الاصبع الساعد الايمن لأبيه عبد العزيز فى حكم مصر وناب عنه عدة مرات حين خرج إلى دمشق مقر الخلافة وحين كان يخرج إلى الاسكندرية ويذكر ساويرس صاحب سير الابهاء البطارقة أن الأصبع كان يصحب شماسا اسمه بنيامين كثيرا ما كان يطلعه على اسرار النصارى حتى أنه ترجم له الانجيل وعدة كتب دينية أخرى إلى اللغة العربية وكانت عملية التعريب عملية طويلة بدأها الخليفة عبد الملك فى اخريات حياته أما فى مصر فقد بدأ عبد العزيز حركة التعريب بترجمة الكتب الدينية المسيحية وبترجمة المراسلات بين بطرك الاقباط وبين الحبشة والنوبة وأن كان تعريب الدواوين فى مصر لم يبدأ إلا بعد وفاة عبد العزيز وتذكر الروايات التاريخية أن عمر ابن الخطاب اقطع ابن سنندر وهو صحابى عاش فى مصر - منية الأصبع فحاز منها ألف فدان واشتراها بعد ذلك الأصبع بن عبد العزيز بن مروان من ورثته واشتهرت باسم منية الأصبع وموقعها الحالى شمال القاهرة قرب ضاحية الدمرداش .

وفجع عبد العزيز بن مروان فى ابنه الأصبع اذ توفى الأصبع قبل أبيه يوم الخميس لتسع بقية من شهر ربيع الآخر سنة ٨٦ هـ ومرض عبد العزيز بعد وفاة الأصبع وتوفى ليلة الاثنين لثلاث عشرة ليلة حلت من جمادى الاولى سنة ٨٦ هـ أى بعد وفاة ابنه باثنتين وعشرين يوما وقد بكاهما ورتاهما معا الشعراء المصريون وكان لأسرة عبد العزيز شعبية قوية بين المصريين تتضح من تاريخ مصر طوال العصور الاسلامية .

## الاصطبل - اصطبلات

الاصطبلات : هى حواصل الخيول ، والبغال ، الجمال ، والفيل والسباع ونظرا لاهمية الخيول فى

- is + ab  
- mirahur

الاسم الروماني (العجمي) بصور مختلفة ، فقد كان في الأندلس يكتب « أغشت » (عريب ، الأنواء : 121 ) أو « أغوشة » (رحلة ابن جبير : ٢٨٢) ويسمى « غشت » بالمغرب في أيامنا هذه ، وذلك كله تعريب « أغسطس » الذي ما يزال يلفظ كذلك في مصر ، مثلما كان يلفظ في أيام الدولة العثمانية لدى اعتماد السنة المالية ، وهو يمثل الشهر السادس من تلك السنة .

(التحرير)

آبرو :

نجم الدين شاه مبارك (١٠٩٥ - ١٦٨٤/١١٤٦ - ١٧٣٣) ولد في كواليور (Gwalior) وهاجر إلى دلهي سنة ١٧٠٥/١١١٧ وكان طليعة شعراء الأردية بدلهي وشمال الهند ، ومن أول من نظم ديواناً بالأردية ، كما كان رائداً لأسلوب شعري سُمي أسلوب الإيهام (Eihangoi) ، وهو شعر غزلي ذو دوبيتات مؤسسه على لفظة تعطي الدوبيت أبعاداً دلالية (سمانتية) متعددة ، وذلك باختياره الصفتين التوأمن في الشليش (Shlesh) السنسكريتي ، وبريغ بهاشا وسبك - هندي في الشعر الهندي الفارسي . وهذه الطريقة التي جرى عليها آبرو وجدت شيوعاً بين معاصريه وتلامذته ، حتى أصبح الإيهام هو الاتجاه الشعري السائد .

ويتميز آبرو بميزة أخرى ، فهو أول من حوّل اللهجة الأردية العامية إلى وسيلة تعبير شعرية ، وبذلك حافظ على اللغة المحلية لعصره في الشعر . ثم هو أول شاعر بين شعراء الأردية في شمال الهند دبّج الواسوخت (Wasokht) ومرثية الإمام الحسين ، كما اعتمد المثنوي لوصف فن الحب الماجن .

وقد نشر ديوانه سنة ١٩٦٤ اعتماداً على مخطوطة (paliata) ويعاد طبعه على أساس مخطوطات جميلة المخطوط محفوظة في المكتبات بالهند وباكستان والمملكة المتحدة ، وتستصدر قريبا طبعة كاملة لأعماله الشعرية

الموجودة الآن تحت الطبع .

أما عام وفاته فهو ما يذكره مؤرخون موثوقون .

المصادر والمراجع :

Kalbe-e Ali Khan Faiq : Article on Abru in Oriental College Magazine, Lahore 1960. Mohammad Hasan: Diwan - i - Abru, Delhi 1964. Nurul Hasan Hashmi : Delhi Ka Dabistan - i - Shaeri, Lucknow 1971. Mohammad Hasan : Delhi Men Urdu Shaeri Ka Tehzibi Aur Fikri Pasmanzar, Aligarh 1964. Anwar Sadeed.: (Urdu Adab Men Tahriken, Lahore, Qazi Abdulwadood) Article Sal - i - Abruir Ma'yar Patna 1936. Mukhtar ud-Din Ahmad : Abru Ke Do Mukhammas in Ma'asir Patna 1954.

(محمد حسن)

آخُور ( Akhur ) :

لفظة من أصل فهلوي ( آخُور ) انتقلت إلى التركية ثم إلى العربية ، ومعناها « معلق » أو « إسطلب » . وقد اقترنت بلفظة « أمير » ( أمير آخور ) في نظام الدولة المملوكية ( EI<sup>2</sup>, I, 234 ) وصبح الأعشى ٥ : ( ٤٦١ ) . ولكن الشواهد تدل على أن الوظيفة - ومعها المصطلح المرتبط بها - قد وُجِدَت قبل عهد المماليك بل قبل عهد الأيوبيين ، ثم انتقلت إليهم عن طريق الأتابكة والسلاجقة (حسن الباشا ، الفتوحات الإسلامية والوظائف على الآثار العربية ١ : ١٧٥) . وفي أيام الأيوبيين كان رسول مؤسس أسرة بني رسول باليمن هو أمير آخور الملك الكامل الأيوبي (صبح الأعشى ٧ : ٣٣٩) .

وفي وصية من إنشاء العمري (التعريف بالمصطلح الشريف ، بيروت ١٩٨٠ ص : ١٣٧ - ١٣٩) تتحدد المهمات التي كان يتولى أمير آخور القيام بها ، وأهمها النظر في الإسطبلات والجشرات (المراعي) ، والعناية بالخيل والإبل السلطانية ، سواء أحصلت بالهدية أو الشراء ، وما يعد منها للمواكب والسباق وتأمين الخيول المشتراة ، والانفاق على العليق ، والإشراف على من يتولى شؤون الاسطبلات من غلمان وأوشاقية وسائسين وأخذهم بالأدب والنظام والعقوبة . وتتضمن الوصية نفسها أن أمير آخور يشرف أيضاً على خيل البريد ، والركائب المعدّة لقطع

into the valley of the Ču. The most important market on the İssik-Kul was Barskhân, the name of which is probably identical with the modern name of the river Barskoun. Gardîzî gives a legend due to a popular etymology about Alexander the Great and Persians left behind him on the İssik-Kul; this popular etymology makes certain the reading Barskhân against the form Nushdjân given by Yâkût, iv, 823. According to Gardîzî, Barskhân could put 6,000 men in the field; according to Kudâma, the principal place on the shore of the lake could itself raise 20,000 men (Barskhân, according to Kudâma, consisted of nine towns, four of some size and five small ones; cf. *Hudûd al-'âlam*, ed. Minorsky, 292 ff.; W. Barthold, *Zwölf Vorlesungen*, Berlin 1935, 94; *Mappae Arabicae*, ed. K. Miller Stuttgart 1926-9, Band IV = Arab II, 87, 89, 143, 145, 148 (al-Kâshghari)). Three days journey west of Barskhân lay Tünk, the name of which obviously corresponds to the name of the river Ton. Between Barskhân and Tünk there were only to be seen tents of the nomad Djikil. Twelve farsakhs west of Tünk was the town of Yâr, which could raise 3,000 men. In *Hudûd al-'âlam*, 90, there is further mentioned "a prosperous place, visited by merchants", the town of Sikâl, on the border between the settlements of two nomad peoples, the Djikil and the Khallukh (Karluk); the town probably bore the name of the lake. A town "Yssicol" on the north shore of the lake of the name is still given in Carta Catalana of the year 1375 A.D. There was said to be an Armenian monastery with relics of the Apostle Matthew (*Notices et Extraits*, xiv/2, 132 f.).

Of this civilization, which was probably destroyed about the same time (8th/14th century) and under the influence of the same causes as the civilization on the Ču [cf. ii, 66 f.], only a few walls and mounds of brick, and some cemeteries have survived, including a Muslim cemetery on the Küngey-Aksu with inscriptions of the 6th/12th century (*Protokoll Turk. Kruška Ljub. azh.*, xi, 5 f.) and a Nestorian cemetery discovered in 1907 on the Djuka with inscriptions in Syriac and Turkish; one of these inscriptions (of 1330 A.D.) was published by P. Kokovtsov (*Bulletin de l'Académie*, etc. 1909, 774 f. 788 f.; cf. B. Spuler, *Die Morgenländischen Kirchen*, Leiden 1964, 155 [37] with note.).

The Turkish and Mongol nomads liked to use the shores of the İssik-Kul as a winter resort on account of the favourable weather conditions (the snow here rarely lies to any considerable depth), so that the İssik-Kul is several times mentioned in the military history of Central Asia. A fortress was built by Timûr "in the middle of the lake", i.e., on an island, to which, amongst others, the Tatars deported from Asia Minor were banished. It is probably the same fortress as is called Koi-su by Haydar Mirzâ [q.v.], *Ta'rikh-i Rashidi*, tr. Ross, 78. A Mongol amir is said to have sent his family there in the 9th/15th century, to put them in safety from the inroads of the Kalmucks. At the present day there are no islands in the lake; the disappearance of the island mentioned, with the fortress upon it was probably caused by an earthquake. Connected with this perhaps is the fact that pieces of bricks and other fragments are frequently washed up on the shores of the İssik-Kul. On the İssik-Kul itself it is said that a great town here was overwhelmed by the waves of the lake and its walls and buildings can be seen in clear weather; but this story has so far not been confirmed and is probably based on folklore about sunken cities (which is to be found in the most diverse countries). The catastrophe, if there was one, can only have happened compara-

tively recently. Haydar Mirzâ, to whom we owe the latest and fullest account of the İssik-Kul in Muslim literature (*Ta'rikh-i Rashidi*, 366 f.), knows neither of the disappearance of an island nor of rubble being washed up, nor of any sunken town. What Haydar Mirzâ has to say about the İssik-Kul corresponds in general to the facts, but there are a few peculiar assertions. He says for example that on account of the great proportion of salt in it the water is unsuitable for washing in; in reality the proportion of salt is very slight.

In the 17th and 18th centuries the shores of the lake were under the rule of Buddhist Kalmucks; Tibetan inscriptions in the country south-east of the lake still recall this period. The Mongol name of the İssik-Kul was Temurtu-Nor, "iron lake": many of the mountain streams flowing into the İssik-Kul carry ferrous sand; small knives, etc. are made from this iron by the Kirgiz. Even in the Kalmuck period the Kirgiz [q.v.] had grazing grounds here. The land remained in their possession after conquest of the Kalmuck kingdom by the Chinese; Chinese rule was never firmly established here in spite of several attempts. About the middle of the 19th century the Russians advanced across the Ili. The İssik-Kul was reached in 1856 by Colonel Khomentovskiy. A part of the Kirgiz was forced to submit to Russian rule as early as 1855 and the remainder in 1860. The Russians founded the town of Karakol, called Przeval'sk since 1888, so far the only town in the country round the İssik-Kul (according to the census of 1897, 7,987 inhabitants, now about 15,000), and several villages. All these settlements are in the eastern part of the İssik-Kul valley: the western part has been reached by the railway to Riba'e since May 1948. There is steamer traffic on the lake. The settlements are still, as in the Middle Ages, called after the rivers on which they lie. The official Russian names are rarely used, even by the Russians; even the Russian peasant always says "Tüp" for "Preobraženskaya" and "Kizl'su" (which is corrupted to "Kozeltzi") for "Pokrovskaya". Thanks to the fertility of the soil, the villages are in a flourishing condition, in spite of the frequent earthquakes.

*Bibliography*: L. Berg, *Ozero Issik-Kul in Zemlevédenie*, Nov. 1904; N. A. Keiser, *Materiall dlya istorii, morfologii i gidrografii o t. Issik-kul* ("Materials for the history, morphology and hydrography of Lake Issik kul"), Tashkent 1928 (Acta Univ. Asiae Mediae, ser. xila: Geographia, fasc. 1); L. A. Molčanov, *Ozëra Sredney Azii* ("The Lakes of Central Asia"), Tashkent 1929, 53-56, no. 909 (Acta Univ. Asiae Mediae, ser. xii a, fasc. 3); W. Barthold, *Zwölf Vorlesungen über die Geschichte der Türken Mittelasiens*, Berlin 1935, Fr. tr. *Histoire des turcs d'Asie Centrale*, Paris 1945; *Hudûd al-'âlam* (see text); W. Leimbach, *Die Sowjetunion*, Stuttgart 1950, 118 f., 425; Th. Shabad, *Geography of the USSR*, New York 1951, 366, 371-7; *Bol'shaya Sovetskaya Éntsiklopediya*. Maps, *Hudûd al-'âlam*, 279, 299; Shabad, *loc. cit.*; *Éntsiklopediya*, *loc. cit.*

(W. BARTHOLD- [B. SPULER])

× İŞTABL and İSTABL (A.; pl. *ıştablât* and rarely *asâbil*, according to LA, s.v.), etymologically *stable*, that is to say the building in which mounts and baggage animals (equidae and camelidae) are kept tethered and, by metonymy, the actual stock of such animals belonging to one single owner. *İşabl* is the arabization of the low-Greek  $\sigma\tau\acute{\alpha}\beta\lambda\omicron\nu / \sigma\tau\alpha\beta\lambda\omicron\nu / \sigma\tau\alpha\upsilon\lambda\omicron\nu$  (see Du Cange, *Glossarium ad scriptores mediae et infimae graecitatis*, Lyons 1688, s.v.), which